

ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نشر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال سیزدهم - شماره هفتم - مهر ۱۳۹۹ - شماره پیاپی ۵۳

جایگاه ثابت پیر در سیر تحول معنایی مولفه های تصوف از سده چهارم تا سده

هفتم

(ص ۱۱۹-۱۳۴)

رضا اشرف زاده^۲، علی ماندگار^۳، سید مجید تقوی بهبهانی^۴

تاریخ دریافت مقاله: بهمن ۹۷ تاریخ پذیرش قطعی مقاله: اسفند ۹۸

چکیده

این مقاله میکوشد ضمن نمایاندن جایگاه پیر در دستگاه تصوف، به نقد این جایگاه بپردازد. با استناد به گزیده هایی از آثار متصوفه طی قرون چهارم تا هشتم هجری (اوراد الاحباب: باخرزی، کشف المحجوب: هجویری، اسرار التوحید: محمدبن منور، قوت القلوب: ابوبلب مکی، مروّج الذهب: مسعودی، شرح تعرّف: مستملی بخاری، شرح گلشن راز: لاهیجی، آداب الصوفیه: نجم الدین کبری، رساله قشیریه: ابوالقاسم قشیری، تذکره الاولیا: عطار، عوارف المعارف: ابوعمر سهروردی، آداب المریدین: ابونجیب سهروردی، اللمع فی التصوف: ابونصر سراج، انیس التائبین: احمد جام و مرصادالعباد: نجم الدین رازی) به عقاید گوناگون عرفا درباره پیر پرداخته شده است. با گذشت زمان و قدرت گیری دستگاههای تصوف، کار به جایی رسید که این عقاید و رفتارهای نامتعارف و متعاقب آن، فضا برای فساد در برخی گروههای متصوفه فراهم شود و سبب شد تا صوفی نمایان به جان و مال مردم دست درازی کنند و با نشر عقاید خرافه گونه موجبات انحراف جامعه آن روز رافراهم کنند.

کلیدواژه ها: پیر، ولی، تصوف، صوفی نما، شیخوخیت، ریاکاری

۱- تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده‌اند.

۲- استاد تمام گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

(r.ashrafzadeh@iaubir.ac.ir)

۳- دانش آموخته دکترای زبان و ادبیات فارسی (عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی بیرجند)، واحد

مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران. (mandegar@iaubir.ac.ir)

۴- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

(m.taghavi@iaubir.ac.ir)

The old fixed position in the semantic evolution of the components of Sufism from the fourth century to the seventh century

Reza Ashrafzadeh¹, Ali Mandegar²,
Seyed Majid Taghavi Behbahani³

Abstract

This article tries to criticize this position while showing the old position in Sufism. According to excerpts from the works of Sufis during the fourth to eighth centuries AH (Orad al-Habab: Bakhrezi, Kashf al-Mahjoub: Hujviri, Asrar al-Tawhid: Mohammad ibn Munawwar, Qut al-Qulub: Abu Taleb Makki, Moravvej of religion Lahiji, Adab al-Sufiyyah: Najm al-Din al-Kubra, Qashiriyyah treatise: Abu al-Qasim al-Qashiri, Tazkerat al-Awliya: Attar, Awaref al-Ma'arif: Abu Omar Suhrawardi : The etiquette of the dead: Abu Najib Suhrawardi, Al-lam in the description: Abu Nasr Siraj, Anis Al-Taybeen: Ahmad Jam and Mursad Al-Ebad: Najmuddin Razi) There are various mystical beliefs about the old.

With the passage of time and the rise of Sufism, the work reached a point where these unconventional and subsequent beliefs and behaviors created room for corruption in some Sufi groups and led to the apparent encroachment on people's lives and property. Let the community understand that day.

Keywords: Pierre, Vali, Sufism, Sufi Nema, Sheikho-khit, Hypocrisy

1- Professor, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. (r.ashrafzadeh@iaubir.ac.ir)

2- Graduate of Persian Language and Literature (Faculty Member of Islamic Azad University of Birjand), Mashhad Branch, Islamic Azad University, Birjand, Iran. (mandegar@iaubir.ac.ir)

3- Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. (m.taghavi@iaubir.ac.ir)

مقدمه

آنگونه که از تاریخ عرفان و تصوف برمی آید، نخستین عارفان مسلمان به وجود پیر در مراحل سیروسولوک اعتقادی نداشته و خود بتنهایی مسیر قرب الی الله را طی مینموده اند. با گذشت زمان و نفوذ تفکر اسلامی در تصوف، و با تأسی از وجود نبی و ولی در اسلام، وجود پیر در طی طریق ضروری شناخته شد، این جایگاه در طول تاریخ تصوف، تقریباً ثابت بوده و مستحکمتر نیز شده است و از ارکانی در تصوف شمرده میشود که اعتقاد به آن از مبانی اعتقاد به تصوف به شمار میرود.

در این مقاله با استناد به گزیده‌هایی از آثار متصوفه طی قرنهای چهارم تا هشتم هجری (اوراد الاحباب: باخرزی، کشف المحجوب: هجویری، اسرار التوحید: محمد بن منور، قوت القلوب: ابوطالب مکی، مروج الذهب: مسعودی، شرح تعرف: مستملی بخاری، شرح گلشن راز: لاهیجی، آداب الصوفیه: نجم الدین کبری، رساله قشیریه: ابوالقاسم قشیری، تذکره الاولیا: عطار، عوارف المعارف: ابو عمر سهروردی، آداب المریدین: ابونجیب سهروردی، اللمع فی التصوف: ابونصر سراج، انیس التائبین: احمد جام و مرصاد العباد: نجم الدین رازی) به بررسی جایگاه پیر در دستگاه تصوف پرداخته شده است.

وجود پیر در تصوف، معادل وجود ولی در اسلام به شمار میرفته است. (شعبان زاده، ۱۳۹۲: ص ۲۴۱) در طول چندین سده تغییرات متعددی در مفاهیم و آموزه های متصوفه در آثار گوناگون ایشان به وجود آمده است. اما چهره پیر، در معنای ولی مطلق مرید، با گذشت زمان در میان برخی از صوفیان چنان متعالی و برجسته شده است که گاه عدم اطاعت از پیر، معادل نافرمانی در برابر پروردگار محسوب میشده است. این مقاله به بررسی چهره پیر در متون صوفیانه، با تکیه بر برخی آثار متصوفه از قرون چهارم تا هفتم هجری پرداخته، در پایان دست به آسیب شناسی این جایگاه میزند و انحرافات آن را نشان میدهد.

ضرورت تحقیق

پاسخ بدین پرسش که جایگاه پیر در آغاز چگونه بوده و چهره پیر در دوران مختلف متصوفه از قرن چهارم تا هشتم هجری دستخوش چه تغییراتی شده است، ضرورت و هدف این مقاله را روشن مینماید.

روش کار

در این مقاله با استفاده از روش یادداشت برداری و استناد به اصطلاح پیر در متون صوفیانه و استخراج شواهد مثال از اهم آثار عرفانی قرون چهارم تا هشتم تصوف، به بررسی و مقایسه آنها پرداخته و سپس نتیجه حاصل میشود.

پیشینه

در رابطه با موضوع پیر در تصوف، مقالاتی نگاشته شده است که مهمترین آنها از قرار زیرند:

۱. **سیمای پیر در سلوک عارفانه عطار و مولوی؛** رضا حیدری نوری، علیمحمد سجادی، نشریه عرفان اسلامی (ادیان و عرفان)، ۱۳۹۴. در این مقاله به نقش پیر در هدایت سالک به عنوان مهمترین عنصر وصول به حقیقت، نقش دستگیری و یاری پیر و عنایات حق به واسطه پیر پرداخته شده است.

۲. **جایگاه پیر در سلوک عرفانی** (از منظر عرفای کبرویه)؛ نادر محمدزاده، عرفان اسلامی (ادیان و عرفان)، بهار ۱۳۹۰.

در این مقاله نیز به نقش محوری پیر و مرشد در طریقت کبرویه، که پیر محور طریقت و به منزله نبی امت است و شخص سالک را از شیطان برون و درون رهایی میبخشد، پرداخته شده است؛ البته در این مقاله به پیران دروغین نیز پرداخته شده، کسانی که استعداد معنوی سالک را از بین میبرند.

۳. **منزلت پیر در میان عارفان؛** هاجر بنی جمالی، پژوهشنامه علوم انسانی، بهار ۱۳۸۳.

۴. **مرد تمام** (مقایسه شخصیت پیر در حدیقه سنایی و مثنوی مولوی)، عبدالله نصرتی، علیرضا روزبهانی، تابستان ۱۳۹۰، عرفانیات در ادب فارسی (ادب و عرفان).

۵. **مقایسه سیمای پیر در حدیقه سنایی و مثنوی مولوی،** علیرضا روزبهانی، پیک نور، بهار ۱۳۸۸.

۶. **پیر در حدیقه الحقیقه، منطق الطیر و مثنوی،** طاهره لاوژه، پیک نور، تابستان ۱۳۸۹.

همانطور که مشاهده میشود، در بیشتر آثار به بررسی موردی پیر در یک یا دو اثر و مقایسه آنها پرداخته شده و یا پیر از منظر یکی از طریقتها بررسی شده است. اما در این مقاله به بررسی و تطور جایگاه پیر در طول چند قرن (چهارم تا هشتم) پرداخته شده است.

۱- مبانی نظری

۱-۱- لزوم وجود پیر در طریق تصوف:

پیر در تصوف، نماینده رسالت باطنی پیامبر اسلام (ص) است و از این طریق تجلی لطف و رحمت الهی است که به طالبان آن عطا میشود. پیر با رابطه ای که از طریق سلسله معنوی با پیامبر (ص) و نقش والای اصلی پیام او دارد، میتواند آدمی را از محدودیت قیود بشمار مادیات رهایی بخشد (آموزه های صوفیان از دیروز تا امروز، نصر: ص ۱۰۴).

پیر و مراد در میان صوفیه و اهل خانقاه کسی است که به نامهای شیخ، مرشد و قطب نیز نامیده میشود و به طور معمول رئیس خانقاه و رهبر سالکان و مریدان است (ذره و خورشید، صبور: ص ۲۴۹).

تورق کتب صوفیه نشان می‌دهد که صوفیان آغازین سخنی از پیر و مراد نکرده اند و در استقلال خویش در طلب حق برآمده اند و به تزهّد و انزواگرایی تمایل بیشتری داشته اند تا تشکیل حلقه های سلوک. با گذشت زمان و نیاز صوفیان برای بسط و گسترش آداب معرفتی شان و عضویت توده های مردم در سلک عاشقان و سالکان و پیوستن صنعتگران و پیشه - وران به تصوف که سبب رونق بازارشان شد _ که از نام مشایخ این دوران روشن است (دقاق، خراز، نساج، سراج،...) _ و جنبش اخوت و وصول به حلقه اهل سلوک چنین عقیده های بود که هیچکس نمیتواند در طریقت صوفیانه توقع کمال داشته باشد، مگر آن که شیخی معتبر و مؤثق او را هدایت کند. عقیده ای که ظاهراً هم به رسوم انجمنهای صنفی مربوط میشد، هم به قریبانی اسماعیلی. ولی این عقیده اساساً با عقیده اصلی صوفیه درباره ارتباط شخصی و مستقیم با خداوند ناسازگار بود. چون آنان میگفتند: «الطرق علی الله به عدد الخلائق». با این همه دیری نیاید که نظریه پردازان به صحنه آمدند و نظریه ولایت را که به واسطه آن تصوف میتوانست طریقتهای صوفیانه پدید آورد، در آن گنجانند. (تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، زرین کوب: ص ۷۳).

۱-۲- لزوم داشتن پیر واحد:

از دیگر ساخته های ذهنی و فکری صوفیان لزوم پیر واحدی داشتن است. با ورود ولایت به اندیشه های صوفیان و پیروی از مشایخ که در تربیت صوفیان مقامی ارجمند یافت. این سخن که آیا مریدان میتوانند از دانش و محبت پیران متعدد و مختلف برخوردار شوند، نیز به یکی از چالشهای بزرگ مریدان آن زمان مبدل شد. صوفیان گاه و بیگاه از زبان شیوخ مختلف نظرات متعددی شنیدند که یا آنان را نهی میکردند و بعضی نیز رای بر اباحت میدادند. بر این اساس هیچ سالکی مجاز نیست که در میان مشایخ به تفرج بپردازد و از هربوستانی، گلی و از هر خرمنی، خوشه ای برچیند. بلکه باید خود را کاملاً در سیطره و نفوذ یک شیخ و پیر قرار دهد و این اندیشه، وحدت و یکدلی و یک شکلی را از میان صوفیان کنار زد و تحزب را منجر شد. «بر شیخ واجب است که مرید را نگذارد تا نزدیک شیخ دیگر رود یا با اصحاب شیخ دیگر بنشیند که مضرت به مریدان مبتدی زود راه یابد» (اوراد الحباب و فصوص الاداب، باخرزی: ص ۷۳).

البته در تصوف قرن سوم گویا این نکته که صوفی میتواند از پیران متعدد تلمذ کند، اهمیت نداشته است و یک امر ساده بوده است. چنان که در احوال بایزید آمده است که پس از بسطام بیرون رفات وسی سال در بادیه شام میگشت و ریاضت میکشید و صد و سیزده پیر را خدمت کرد و از همه فایده گرفت (مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، سجادی، ۱۳۸۷: ص ۶۴).

اما بعدها با تشکلهای خانقاهی متعدد و ظهور و بروز پیران فراوان این اندیشه قوت فراوانی گرفت. لذا صوفیان باز برای این سخن، دست به قیاسات فلسفی بردند تا توجیه تفکر خویش کنند. مرید باید تنها یک استاد (پیر) داشته باشد. نمیتوان برای او دو استاد در نظر گرفت؛ چرا که شالوده راه این قوم را بر توحید خالص گزارده اند (سلوک و مکاشفه، شعرانی، ص ۹۷).

از محی الدین عربی نیز نقل میکنند که: «بدان که روا نیست مرید یک شیخ بیشتر داشته باشد. زیرا داشتن یک استاد در پیمودن این راه کمک بیشتری به او میکند و من هرگز ندیده ام مریدی به دست دو شیخ به رستگاری رسیده باشد. چنان که هستی بیش از یک خدا ندارد و هیچ مکلفی از دو پیامبر دستور نمیپذیرد و یک زن نمیتواند دو شوهر داشته باشد. مرید نیز نمیباید زیر نظر دو شیخ قرار گیرد» (همان، ۹۷).

اما هیچیک از چرایی نداشتن دو پیر یا بیشتر سخن نمیگویند و فقط به گمراهی و نرسیدن به رستگاری مریدان اشارت میکنند. تنها میتوان به روشهای تربیتی مشایخ برای تربیت روح و روان متعلمان اشاره کرد که بسیار با هم متفاوت بوده است. اگر شبلی و عبدالله بن خفیف سختگیری در امر تربیت مرید را جایز و روا میشمردند، بودند کسانی چون ابوطالب مکی که بر مجاهدت و ریاضت نفس و زهد و ترک و تجرد و گرسنگی و بیداری شبانه و سکوت و خلوت و مجالست با پیر به حساب می آوردند و باز بودند کسانی که تساهل و تسامح و اختلاط با خلق را تجویز میکردند. این مسئله خود میتواند از لزوم یک پیر داشتن حکایت کند.

۲- نمود پیر در آثار صوفیه:

اما پیر، به مثابه ولی مریدان و سالکان، در آثار متصوفه نمودهای بسیاری دارد و به عنوان یکی از ارکان مهم در طریقت بشمار میرفته است. در اینباره گذری بر اهم نظرات عرفا پیرامون پیر نگرش آنان را مینمایاند.

• مروج الذهب (مسعودی: قرن چهارم)

مسعودی گوید: «در باره ضرورت وجود و وجوب تعیین و لزوم عصمت امام دلائل عقلی و نقلی بسیار دارند. از جمله گفتار خداست که به ابراهیم خبر داد تو را امام مردم خواهیم کرد و سؤال ابراهیم که و ذریه من نیز. جواب خدا که پیمان من به ستمگران نمیرسد. گویند این آیه دلیل است که امامت و ولایت به تعیین خداست» (مروج الذهب، مسعودی، ج ۲: ص ۲۲۷).

• شرح تعرف (مستملی بخاری: قرن پنجم)

در شرح تعرف میخوانیم: عامه مؤمنان که ایمان آرند، گوئیم که عامه مؤمنان اولیای خدایند. چنانکه خدای عزوجل گفت: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَ هُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/۲۵۷).

«خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند. آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی بدر میبرد و کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان (همان عصیانگران) طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها بدر میبرند. آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند. و نیز گفت: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَمَوْلَى لَهُمْ» (محمد/ ۱۱)؛ «چرا که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند ولی کافران را سرپرست (و یاری) نیست.» «و ولایت دو نوع است: یکی ولایت عام است. مرجمله مؤمنان را که مؤمنان دوستان خداوند و کافران دشمنان خداوند و ولایت دیگر آن است که ولایت اختصاص و اصطفا و اصطناع است» (شرح تعرف، مستملی بخاری، ج ۳: صص ۱۰۰۳-۱۰۰۰).

• رساله قشیریه (ابوالقاسم قشیری: قرن پنجم)

این اصطناع همان است که عایشه گوید: «پیغمبر خبر داد از حق سبحانه و تعالی که گفت هرکه ولی را از آن من برنجاند، با من به جنگ بیرون آمده باشد و بنده به من تقرب نکند به هیچ چیز از گزاردن آنچه بر وی فریضه کرده ام و بنده به من تقرب مینماید به نوافل تا آنگاه وی را دوست خویش گیرم» (رساله ی قشیریه، قشیری: ص ۴۶۷).

البته قشیری درباره ولی جایی دیگر گوید: «ولی را دو معنی است، یکی آنکه حق سبحانه و تعالی متولی کار او بود. دیگر آنکه بنده به عبادت و طاعت حق سبحانه و تعالی قیام نماید بر دوام» و از شروطی که وی برای ولی برشمارد «آن است که محفوظ بود. همچنان که نبی معصوم بود» (همان: ۴۲۷).

• کشف المحجوب (هجویری: قرن پنجم)

هجویری درباره اینکه ولی کیست، از ابوعلی جوزجانی در وصف ولی سخن میگوید و قشیری نیز بعدها همین تعریف را از ولی ارائه میدهد: «ولی هوالفانی فی حاله، الباقی فی مشاهده الحق لیکن له عن نفسه اخبار و لامع غیرالله قرار». ولی آن بود که فانی بود از حال خود و باقی به مشاهدت حق، ممکن نگردد مرو را که فانی بود از حال خود و باقی به مشاهدت حق، ممکن نگردد مرو را که از خود خبر دهد یا جز به خدا بیارامد» (کشف المحجوب، هجویری: ص ۲۷۲).

• انس التائبین (ژنده پیل احمد جام: قرن پنجم و ششم)

کسانی از احادیث سود جستند که: «بدان پیر را سیرت پیغمبران باید داشت که آواز پیری آرد و شاید که بدو اقتدا کنی. کما قالالنبی: الشیخ فی قومه کالنبی فی امته» (انس التائبین، احمد جام: ص ۷۳).

همچنین: «با اهل اسلام ساخته باشد و سنی باشد و حقگوی و حق پذیر» (همان، همانجا).

• آداب المریدین (ابونجیب سهروردی: قرن ششم)

یا «هر آن کس که به فرمانهای شیخ و ادبهای وی مؤدب نگشته باشد، قرآن و احادیث او را ادب نتواند کرد». (آداب المریدین، سهروردی: ص ۹۶).

• آداب الصوفیه (نجم الدین کبری: قرن ششم)

و بعضی چون احمد جام و نجم الدین کبری قیدی نیز بر پیر افزودند که: «هر مرید باید که خرقه از دست پیری سنی، عالم به شریعت و طریقت و حقیقت پوشد» (آداب الصوفیه، نجم کبری: ص ۳۳).

• مرصادالعباد (نجم الدین رازی: قرن ششم و هفتم)

صاحب مرصاد گوید: «جنید را پرسیدند که مرید را از کلمات مشایخ و حکایات ایشان چه فایده؟ گفت: تقویت دل و ثبات بر قدم مجاهده و تجدید عهد طلب. گفتند: این را مؤکدی از قرآن داری. گفت: بلی «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مَلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُمَّ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَنْ أتَّبِعَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (بقره/۱۲)؛ و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمیشوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی. بگو درحقیقت تنها هدایت خداست که هدایت (واقع) است و چنانچه پس از آن علم که تو را حاصل شد، باز از هوسهای آنان پیروی کنند، در برابر خدا سرور و یآوری نخواهد داشت. «و گفته اند: «کلمات المشایخ جنودالله فی ارضه؛ یعنی سخنان مشایخ یاری دهنده طالبان است تا بیچاره ای را که شیخی کامل نباشد، اگر شیطان خواهد که در اثنای طلب و مباشرت ریاضت و مجاهدت به شبهتی یا بدعتی راه طلب او بزند، تمسک به کلمات مشایخ کند و نقد واقعه خویشت بر محک بیان شافی ایشان زند تا از تصرف وسوس شیطانی و هواجس نفسانی خلاص یابد و به سر جاده صراط مستقیم و مرصاد دین قویم بازآید» (مرصاد العباد، نجم رازی: ص ۱۳).

البته صوفیانی چون نجم رازی کوشیدند تا با قیاسات فلسفی و اعتقادی به اثبات پیر پردازند. «اگرچه در بدایت هدایت نه پیغمبر حاجت است، نه به شیخ و آن تخم طلب است که در زمین دلها جز به تأثیر نظر عنایت نیفتد ولیکن هر کجا آن تخم پدید آمد، در پرورش آن به پیغمبر و شیخ حاجت افتد» (همان: ۲۲۷).

صاحب مرصاد نیز در این باره گوید: «بدانک مبدأ مخلوقات و موجودات ارواح انسانی بود و مبدأ ارواح انسانی روح پاک محمدی بود علیه الصلوه و السلام. چنانک فرمود: «اول ماخلق الله تعالی روحی» و در روایتی دیگر (نوری). چون خواجه علیه الصلوه زبده و خلاصه موجودات و ثمره شجره کاینات بود. که «لولاک لما خلقت الافلاک» مبدأ موجودات هم او آمد. پس حق تعالی چون موجودات خواست آفرید اول نور روح محمدی را از پرتو نور احدیت پدید آورد» (همان: ۳۷).

• **عوارف المعارف (ابوعمر سهروردی: قرن ششم و هفتم)**

صوفیان برای التزام پیر داشتن از هر سخن و وسیله ای سود جستند تا این مقوله تازه را در تصوف اثبات کنند. از همانندسازی صحابه و رسول خدا که آنان هرچه آموختند از این همراهی بود چنان که می آید: «اقتدای این طایفه بر جاده رشد و منهج سداد، رسول و اصحاب و تابعین باشد. همچنان که صحابه جملگی علوم و آداب را از رسول آموختند. باید که مرید دقایق آداب شریعت و طریقت از شیخ بیاموزد و این تعلیم آنگاه دست دهد که آداب صحبت در خدمت شیخ رعایت کند» (عوارف المعارف، سهروردی: ص ۴۱).
راه دیگر اثبات لزوم پیر مکافات سرپیچی از پیران و مهلکه ها پیش روی مریدان داشتن است. هرآنکس که او را شیخ نیست، شیخ او شیطان است (همان: ص ۴۰).

• **اوراد الاحباب (باخرزی: قرن هفتم و هشتم)**

«شیخ خدای را در دل بندگان حقیقتاً دوست میگرداند. بندگان را محبوب حضرت عزت میگرداند. اما محبوب گردانیدن بندگان به این وجه است که شیخ مریدان را سالک طریق اقتدا به رسول الله میگرداند، ظاهراً و باطناً قولاً و فعلاً و چون اقتدا و اتباع صحیح شد محبت خدای ثبت شد» (اوراد الاحباب، باخرزی: ص ۶۴).

۳- **آسیب شناسی جایگاه پیر در تصوف**

بعضی از مشایخ صوفیه خویش را مسئول همه آدمیان تا ابد میدانستند (مقدمه منطق الیر، صادق گوهرین). محمد اقبال لاهوری، هرچند که خود ذهن و تمایلات عرفانی داشت، پیرگرایی را یکی از خطرناکترین وجوه اسلام میدانست که چون دیواری ضخیم گروههای غلبیمی از مسلمانان را از تفسیر جدید و حیاتی از ارزشهای اسلامی محروم میساخت.
سلسله های صوفیه که از دل نیاز به معنوی کردن و روحانی کردن اسلام سر برآوردند، در خلال زمان و با گذشت ایام، خود به یکی از دلایل عمده رکود و تحجر دین اسلام تبدیل شدند. مردمان برای کسب همه حوایج و رفع همه مشکلات خویش به دور خانقاهها و یا درگاهها جمع میشدند، بدین امید که شیخ یا خلیفه تعویذ یا طلسمی را به ایشان داده ذکر و دعای مؤثری را یادشان دهد (ابعاد عرفانی اسلام، شیمل، ۱۳۷۲: ص ۳۹۷).

کار به اینجا هم ختم نشد. صوفیان چنان پیران را در پیچ و خم هزارتوی شناخت بالا کشاندند که برای مریدان بی دست و پای بی اختیار در مقابل پیران، اطاعت چون مرده در دست غسال خواستار شدند و مریدان را منفعلانی از خود بیخودشده به حساب آوردند که نصیحت چون کودکان میپذیرفتند و چون وچرایی نداشتند. نعوذ بالله شیخ را در جایگاه پیامبر متصور شدند که: «مرید هرگز نمی باید با زنی ازدواج کند که استادش گرایش داشته با او ازدواج کند و یا او را طلاق داده و بیوه گذارده است. دلیلش هم آن است که عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد تا با دخترش ازدواج کند و وقتی رسول خدا با دخترش ازدواج کرد، عمر

در اینباره از ابوبکر گله کرد و ابوبکر گفت: از آن روی پیشنهاد او را نپذیرفتم که شنیدم رسول خدا(ص) از او یاد میکند» (سلوک و مکاشفه، شعرانی: ص ۳۲۲).

قرآن در اینباره گوید: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِرُوا آيَاتِهِ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا» (احزاب / ۵۳)؛ و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا بزرگ است. در آیه ۶ سوره احزاب، همسران پیامبر، مادران مؤمنین خوانده شده اند و این نکته تنها درباره پیامبر گرامی مصداق دارد، نه برای پیران. شعرانی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید: «سرورم محمدالحنفی الشاذلی هنگام مرگش فرارسید، به همسرش گفت: مبادا پس از من با کسی ازدواج کنی که خداوند متعال خانه اش را خراب خواهد کرد و من نمی‌خواهم خانه کسی به خاطر من ویران شود». من خودم که شعرانیم شخصی را دیدم پس از مرگ سرورم از همسرش خواستگاری کرد و او نیز پذیرفت و خواستگارش برای او مهر تعیین کرد و درحالی که رو به روی قبر او بیرون از پنجره ضریح خفته بود که سرورم محمد از قبر بیرون آمد و نیزه‌های به پهلویش زد و پهلویش مانند جگر کباب شد و آن را به من نمایاند و حکایت را با من بازگفت و گفت: مرا به شهرم ببرید و در راه مرد» (همان: ۳۲۳).

البته این حرمت و نگاهداشت از برای شیخ را تا بدانجا رسانده اند که مرید باید حرمت دوستان و فرزندان شیخ را بی حساب نگاه دارد و حتی از فرزند خردسال شیخ بی حرمتی بیند، خود را از آتش خشم و قصاص نگاه دارد:

«مرید باید حرمت دوستان ویژه استادش را رعایت کند و آنان را گرامی بدارد و آنان را از دیگر دوستانش نکوتر دارد. حکایت فرزندان شیخ نیز چنین است، اگر فرزند خردسال شیخ کشیده ای به یکی از آنان بزند و شکایت را به پدرش، و یا استادش برند، برای رعایت ادب شیخ نمی‌باید از او قصاص گیرند، هرچند پدرش او را نگاه دارد و از آن مرید بخواهد قصاصش را از او بگیرد، زیرا فرزند شیخ جزئی از خود اوست، به ویژه اگر انسان شریفی باشد» (همان: ۳۱۷).

درحالی که ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب تنها هفت خصلت را برای مرید جایز می‌شمارد و در هیچ کدام چنین تقاضایی را مطرح نمی‌کند. او صدق در اراده و ثابت قدمی در اطاعت و معرفت نفس و مجالست با عالمان به خدا و توبه نصح کردن و لقمه حلال خوردن و قرین صالح برگزیدن را جایز می‌شمارد. «و اعلم ان المرید لابد له من خصال سبع: الصدق فی الاراده و لابد له من التسبب الاطاعته و لابد له من المعرفة بحال نفسه و لابد له من قرین مجالسه عالم بالله و لابد له من توبه نصح و لابد له من طعمه حلال و لابد له من قرین صالح» (قوت القلوب، ابوطالب مکی: ص ۱۹۵).

صاحب مرصادالعباد نیز شرایط مرید در خدمت پیر را این گونه برمی‌شمارد: «توبه، زهد، تجرید، اعتقاد اهل سنت و جماعت، تقوی، صبر، مجاهده، شجاعت، فتوت، صدق، علم، نیاز، عیاری، ملامت، بذل، عقل، ادب، حسن خلق، تسلیم و تفویض (مرصادالعباد، نجم رازی: ص ۲۵۷).

آنچه صاحب مرصاد در بیست شرط آداب مرید در قبال پیر می‌گوید تسلیم است. باید که به ظاهر و باطن تسلیم تصرفات ولایت شیخ بود و تصرفات خود را محو کند. این مطلب همان است که بعدها در کتاب اسرارالتوحید از مطیع تن بودن در مقابل پیر از آن یاد شده تا فرمانبردار پیر باشد (اسرار التوحید، محمدبن منور: ص ۳۱۶).

همو در جایی دیگر گوید که: «مرید باید که به ظاهر و باطن، تسلیم تصرفات ولایت شیخ بوده تصرفات خود از خود محو کند و به تصرف اوامر و نواهی و تأدیبات شیخ زندگانی کند. به ظاهر چون مرده تحت تصرف غسال باشد و به باطن پیوسته التجا به باطن شیخ میکند و در هر حرکت در غیبت و حضور کند از ولایت شیخ به اندرون اجازت طلبد، اگر اجازت یابد، بکند و اگر نه ترک کند و البته به ظاهر و باطن بر احوال و افعال شیخ اعتراض نکند و هر چه در نظر او بد نماید، آن بدی حوالت به نظر خود کند، نه به نقصان شیخ و اگر او را به خلاف شرع نماید، اعتقاد کند که اگر چه مرا خلاف می نماید، اما شیخ خلاف نکند و نظر او در این باب کاملتر باشد» (همان: ۲۶۴).

البته او شرایط مقام شیخی را نیز بیست شرط می داند که عبارتند از: علم شریعت داشتن، اعتقاد به اهل سنت و جماعت، عقل دینی و عقل معاش داشتن، سخاوت که مأکول و مشروب و ملبوس مرید را فراهم آورد، شجاعت، عفت، علو همّت، شفقت، حلم، عفو، حسن خلق، ایثار، کرم، توکل، تسلیم، رضا، وقار، سکون، ثبات، هیبت (همان: ۲۴۷).

تقریباً تمام صوفیان تسلیم محض در مقابل پیر را گوشزد کرده اند و اینک گوشه ای از سخنان آنان: «مرید باید به خدمت استاد قیام کردن واجب داند و به حکم او صبر کردن و ترک مخالفت او در ظاهر و باطن و قول او را قبول کردن و در هر چه او را پیش آید، رجوع باشد و تعظیم و حرمت او کردن و از انکار وی دور بودن، پنهان و آشکارا، و گفته اند هر کس که استاد را گوید که چرا، هرگز فلاح نیابد» (آداب المریدین، سهروردی: ص ۱۰۶).

«مرید هیچگاه نمی باید به استادش چرا بگوید. مشایخ در این باره همداستانند که اگر سالکی به استادش چرا بگوید در طریقت به جایگاهی نمیرسد. چرا که سراسر طریقت یا ادب است یا ادب کردن. اگر کسی در حضور استادش به ادب رفتار کند، در حضور پروردگار هم با ادب خواهد بود» (سلوک و مکاشفه، شعرانی: ص ۲۵۹).

«مرید باید که از اعتراض کردن بر شیخ احتراز کند و اعتراض موسی بر خضر را یاد آورد و بی استیذان و اجازت شیخ عزم رفتن از حضرت شیخ نکند، به آیه ۶۲ سوره نور اشاره

میکند که مؤمنان به خدا و رسول چون به سبب کاری یا امری موقوف باشند، هیچ تردد و آمدوشد نکنند تا آنگاه که اجازت و دستوری حاصل کنند از رسول خدا» (عوارف المعارف، سهروردی: ص ۴۳).

«اولی آن است که شیخ چون مرید را ببیند که در نظریات به استعمال عقل احتجاج می‌کند و به رای شیخ خود رجوع نمیکند، او را از خانقاه براند که از نفس وی بیش فلاح نیابد و بقیة اصحاب را به فساد آرد» (اوراد الاحباب، باخرزی: ص ۶۸).

این سخنان و گاه تناقض گوییهای آشکار سخنان صوفیان تنفر آشکار مسلمانان را از صوفیان آشکار ساخت. شعرانی درحالی از پیروی پیر و شیخ سخن میگوید و شیخ را بدانجا برمیکشد که عیوب نهفته مرید را به الهام از او بهتر میشناسد و در جایی دیگر، مرید را به صداقت و نهفته نساختن عیوبش نزد پیر اشارت میکند. چگونه میتوان این تناقض گویی را برتافت: «مرید بر این باورباشد که شیخ اندیشه‌ها و عیوب نهفته اش را از طریق الهام بهتر از وی میشناسد و شناخت او ناشی از الهام است و از روی بدگمانی و کشف شیطانی نیست» که البته بازگوید: «ای مرید صادق وقتی خود را به استادت فروختی، مباد عیبهایت را از او پنهان کنی، زیرا فروشنده اگر آشکارا عمل کند و راست بگوید خدا به معامله اش برکت میدهد. اما اگر دروغ بگوید و نهفته بدارد، برکت معامله اش را از بین میبرد» (سلوک و مکاشفه، شعرانی: ص ۲۴۱).

«و یکی از مشایخ از مریدی سؤال کرد که اگر شیخ تو را به امری فرستد، در راه به مسجدی برسی که قامت نماز برآید چه کنی؟ مرید گفت: به همان کار شیخ روم و به نماز مشغول نگردم تا بازگردم. آن شیخ گفت: احسنت چنین میباید» (اوراد الاحباب، باخرزی: ص ۸۹). اصل تبعیت از مشایخ که خاستگاهش نظریه ولایت بود، انحرافات را در تصوف ایجاد کرد. زیرا بودند مشایخ دروغینی که با سوءاستفاده از ناآگاهی سالکان و ساده دلی ساده لوحان گوهر ارزشمند وجود آنان را در لبه پرتگاه هلاک قرار دادند. زیرا علت این انحراف نیز نبودن معیار و روشی تجربی برای نقد پیر و مراد است. (شیخ الاسلامی و نظری، ۱۳۸۸: ص ۲۹). قشیری نقل میکند: «ابوعبدالله رودباری اندر سرای یکی از شاگردان خویش شد. آن کس که غایب بود. خانه ای دید در قفل کرده. گفت: صوفی باشد که در خانه قفل کند؟ فرمود تا قفل بشکستند و هرچه اندر خانه بود و اندر سرا بود، به بازار فرستاد تا همه بفروختند و وقتی خوش بساختند از بهای آن» (رساله قشیری، قشیری: ص ۴۰۴).

۴- نتیجه گیری

تورق کتب صوفیه نشان میدهد که صوفیان آغازین سخنی از پیر و مراد نکرده اند و در استقلال خویش در طلب حق برآمده اند و به انزواگرایی تمایل بیشتری داشته اند تا تشکیل حلقه های سلوک. با گذشت زمان و نیاز صوفیان جهت گسترش آداب معرفتیشان و عضویت

توده های مردم در سلک سالکان و پیوستن صنعتگران و پیشه وران به تصوف و جنبش اخوت و وصول به حلقه اهل سلوک، این عقیده ایجاد شد که هیچکس نمیتواند در طریقت صوفیانه توقع کمال داشته باشد، مگر آن که شیخی معتبر و مؤثق او را هدایت کند.

از دیگر ساخته های ذهنی صوفیان، لزوم پیر واحد داشتن است. با ورود ولایت به اندیشه های صوفیان و پیروی از مشایخ، این سخن که آیا مریدان میتوانند از دانش و محبت پیران متعدد برخوردار شوند، به یکی از چالشهای بزرگ مریدان آن زمان مبدل شد. صوفیان گاه و بیگاه از زبان شیوخ مختلف نظرات متعددی شنیدند که یا آنان را نهی میکردند و بعضی نیز رای بر اباحت میدادند. بر این اساس هیچ سالکی مجاز نیست که در میان مشایخ به تفرج بپردازد و از هربوستانی گلی بچیند، بلکه باید خود را کاملاً در سیطره یک شیخ و پیر قرار دهد. این اندیشه وحدت و یکدلی را از میان صوفیان کنار زد و منجر به تحزب شد.

از میان تمام اوصاف مرید آنچه تمام صوفیان بر آن تأکید داشتند، این بود که سالک پس از شناخت و گزینش شیخ راستین، باید یکسره از سر اختیار خود برخیزد و اختیار شیخ را برگزیند. لازمه این بی اختیاری، تسلیم محض و پیروی کورکورانه، ترک امتحان شیخ و ترک اعتراض بر اوست. عدم روشمندی غیبی و تجربی در شناخت شیخ از یک سو و در هم پیچیده شدن شیخ در هاله ای مقدس و فوق بشری که امکان هر نوع داوری از مرید را سلب می کند و از سوی دیگر رابطه مرید و مرادی به صورت رابطه خواجه و برده، از مرید تنها یک موجود منفعل ساخته است. سالک باید به توصیه عارفان ارزشمندترین شاخصه وجودی خویش را یعنی اختیار، فدای شیخ کند. آنان با این که داستان موسی و خضر را تأییدی بر نظریه خود در رابطه مریدی-مرادی دانسته اند، با این همه فهم دیگر داستان را از اذهان پاک نموده اند؛ زیرا در نظام آفرینش عرصه هایی از حقیقت و حکمت وجود دارد که دریافت آن برای ذهن بشری شگفت انگیز و دیرپاب است و این حقیقت را مینماید که موسی نیز چون همه افراد بشر هرگز نتوانست به آن بنده صالح خدا اعتمادی تام کند و نشان میدهد که موسی به دلیل انسان بودنش هرگز نتوانست دست از اعتراض بردارد یا در برابر خضر ترک اعتراض کند و تسلیم محض او شود.

نظام شیخوخیت و روشهای تربیتی صوفیان متقدم برای آموزش تعالیم به مریدان بر روشهایی استوار بود که زمینه سوء استفاده صوفی نمایان و مشایخ دروغین و مریدپرور را در خانقاهها هموار ساخت. به همین جهت است که ابونصر سراج در کتاب اللمع میکوشد رابطه شیخ با شاگردان را مطرح کند و رفتار آنان را با مستندات قرآنی و سنت منطبق کند. ولی به صورت مشخص از لزوم پیروی از مشایخ بی چون و چرا نام نمیببرد.

فهرست منابع و مآخذ

الف) کتابها

- ابعاد عرفانی اسلام، شیمیل، آن ماری (۱۳۷۲)، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: چاپخانه دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، منور، محمد (۱۳۶۶)، ۲ جلد، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- اللمع فی التصوف، سراج، ابونصر (۱۳۸۲)، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی مجتبی، تهران: اساطیر.
- انس الثائبین و صراط المبین، ژنده پیل، احمد جام، (۱۳۵۰) (۱۳۶۸)، تصحیح علی فاضل، تهران: بنیاد فرهنگ ایران و توس.
- اوراد الاحباب و فصوص الاداب، باخرزی، ابوالمفاخر یحیی (۱۳۵۸)، به کوشش ایرج افشار، ۲ جلد، تهران: فرهنگ ایران زمین.
- آداب الصوفیه و السایر الحایر، کبری، نجم الدین (۱۳۹۰)، تهران: طهوری، چاپ گلشن.
- آداب المریدین، سهروردی، ابوالنجیب (۱۳۶۳)، ترجمه عمر بن محمد بن احمد شیرکان، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: مولی.
- تذکره الاولیاء، عطار، فریدالدین (۱۳۴۶)، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
- تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵)، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: سخن.
- رساله قشیریه، قشیری، ابوالقاسم (۱۳۸۳) (۱۳۸۷)، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تهران: علمی فرهنگی.
- سلوک ومکاشفه (الانوار القدسیه فی معرفه قواعد الصوفیه)، شعرانی، ابوالحسن (۱۳۹۴)، ترجمه مسعود انصاری، تهران: علمی و فرهنگی.
- شرح تعرف لمذهب التصوف، مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳)، تهران: اساطیر.
- شرح گلشن راز، لاهیجی، محمد (۱۳۳۷)، مقدمه کیوان سمیعی، تهران: کتابفروشی محمودی.
- عوارف المعارف، سهروردی، ابوعمر (۱۳۶۴)، به اهتمام قاسم انصاری، ترجمه ابومنصور عبدالمومن اصفهانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قوت القلوب فی معامله المحبوب، مکی، ابوطالب (۱۳۸۱)، مصر: شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبي و اولاده، ۱۹۶۱ م.

- مرصادالعباد، رازی، نجم الدین (۱۳۸۴)، مرصادالعباد، به اهتمام محمدمبین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.

- مروج الذهب، مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵)، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی فرهنگی.

- منطق الطیر، عطار، فریدالدین (۱۳۸۵)، به اهتمام وتصحیح سید صادق گوهرین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

(ب) مقالات:

- «آسیب شناسی نظام تربیتی خانقاهی صوفی»، شعبان زاده، مریم (۱۳۹۲)، فصلنامه کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد، سال چهاردهم، شماره ۲۷، ص ۲۷-۲۴۱.

- «بررسی اصل ولایت در سه کتاب التعرف، کشف المحجوب و مصباح الهدایه»، شیخ الاسلامی، علی و نظری، زهرا (۱۳۸۸)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران، شماره ۶۴، ص ۷-۴۴.